

نادرستی سقط جنین به لحاظ اخلاقی بر مبنای هدیه بودن جنین از سوی خدا

علیرضا آل بویه*

حمزه علی اسلامی نسب**

چکیده

سقط جنین یکی از مسائل مهم و پرچالش در اخلاق پزشکی است که اندیشمندان بسیاری را متوجه خود ساخته است و موافقان و مخالفان بسیاری به سود یا زیان آن استدلال کرده‌اند. فیلسوفان اخلاق با رویکردی فلسفی بدان پرداخته و بر این مطلب اتفاق نظر دارند که کشتن انسان بالغ که شخص نیز به شمار می‌آید به لحاظ اخلاقی نادرست است اما در اینکه جنین نیز انسان یا شخص هست یا نه اختلاف نظر دارند. برخی از آنان جنین را از همان لحظه لقاح، انسان یا شخص دانسته و سقط جنین را نادرست می‌دانند و برخی دیگر انسان یا شخص بودن جنین را قبول نداشته و کشتن (سقط کردن) آن را جایز می‌دانند. اما علاوه بر رویکرد فلسفی با رویکرد الهیات اخلاقی نیز می‌توان به این موضوع پرداخت. متفکران مسلمان گرچه غالباً با رویکرد فقهی و حقوقی به مسئله سقط جنین توجه داشته‌اند ولی با رویکرد فلسفی و الهیات اخلاقی قرآن کمتر بدان پرداخته‌اند. از این رو در این مقاله سعی بر آن است که به این مسئله با رویکرد الهیات اخلاقی قرآن پرداخته و نادرستی سقط جنین به لحاظ اخلاقی با توجه به آیاتی که جنین را از همان لحظه لقاح، هیه‌ای محض و بدون عوض از سوی خداوند متعال به والدین می‌دانند، نشان داده شود.

واژگان کلیدی

خدا، قرآن کریم، هبه، سقط جنین، اخلاق.

alireza.alebouyeh@gmail.com

islaminasab@hotmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۲۰

*. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

**دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۲

طرح مسئله

سقط جنین از چشم‌اندازهای گوناگونی بررسی شده است؛ از جمله از منظرهای حقوقی، فقهی، فلسفی و الهیات اخلاقی. در میان متفکران مسلمان، این موضوع گرچه از منظر فقهی و حقوقی بسیار مورد نقض و ابرام بوده است، (ر.ک: محسنی، بی‌تا: عبدالفتاح، ۱۴۱۹؛ ابن محمد رحیم، ۱۴۰۹؛ بهشتی، ۱۳۸۸؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۸۴) اغلب با رویکرد فلسفی و اخلاقی بدان نپرداخته‌اند. در مقابل، امروزه در مغرب‌زمین غالباً به این موضوع با رویکرد فلسفی و الهیات اخلاقی پرداخته می‌شود.

در این مقاله، سقط جنین از منظر الهیات اخلاقی قرآن ارزیابی می‌شود و شاید بتوان گفت برای اولین بار به آیاتی از قرآن که بر هبه و هدیه بودن فرزند به انسان دلالت دارد، استناد شده است تا نادرستی سقط جنین به لحاظ اخلاقی اثبات شود؛ از این‌رو این آیات دسته‌بندی شده، از این زاویه بررسی و تحلیل می‌شوند و در انتها اشکالاتی که ممکن است به این تحلیل و استنتاج وارد شود، پاسخ داده شده است.

الف) کانون بحث در مسئله سقط جنین

تمامی ادیان و فیلسوفان اخلاق بر این مطلب اتفاق نظر دارند که کشتن انسان بالغ به لحاظ شرعی و اخلاقی نادرست است؛ اما در اینکه این حکم، جنین یا نوزاد تازه متولدشده را نیز دربر می‌گیرد یا نه، اختلاف است. برخی بر آن‌اند که گرچه جنین به لحاظ زیست‌شناختی انسان است، به لحاظ اخلاقی تا انسان شدن فاصله دارد و از «انسان اخلاقی» به «شخص» تعبیر می‌کنند و معتقدند گرچه جنین انسان است، شخص نیست و از این‌رو کشتن (سقط کردن) آن به لحاظ اخلاقی اشکالی ندارد.^۱ در مقابل، دو گروه دیگر قرار دارند: یک گروه کسانی هستند که جنین را از لحظه لقاح، شخص تلقی می‌کنند و در نتیجه سقط کردن آن را غیر اخلاقی می‌دانند^۲ و گروه دیگر، ابتدای مسئله سقط جنین را بر مفهوم شخص، ناصواب دانسته‌اند و بر همان مفهوم انسان اصرار دارند؛ چون «شخص»، یک مفهوم ارزشی است و اختلافات بسیار زیادی در ویژگی‌های آن وجود دارد؛ درحالی که «انسان»، یک مفهوم ماهوی است و در مفهوم آن اختلافی نیست؛ هرچند در اینکه انسان چه زمانی پا به عرصه هستی می‌گذارد، اختلاف است؛ برخی جنین را از همان لحظه لقاح انسان می‌دانند^۳ و برخی زمانی متأخر از آن را در

۱. ن. ک: Warren, 1996: 171; Tooley, 2006: 124; Singer, 1993: 135 _ 174.

۲. ن. ک: Schwarz, 1990: 42; Schwarz, 1996: 176.

۳. ن. ک: Marquis, 1989: 86/183 _ 202.

انسان شدن جنین مدنظر دارند.^۱

به نظر می‌رسد با توجه به مشکلاتی که مفهوم شخص در پی دارد، باید در مسئله درستی و نادرستی سقط جنین، کانون بحث را بر مفهوم انسان متمرکز کرد. حال با توجه به اینکه در این مقاله، مسئله سقط جنین با رویکرد الهیات اخلاقی قرآن پی گرفته می‌شود، حالت‌های گوناگون این مسئله از منظر قرآن ذکر می‌شود. این مسئله را به چند صورت می‌توان در قرآن پی گرفت:

۱. با فرض اینکه کشتن انسان نادرست است و قرآن نیز آن را نادرست می‌داند، آیا جنین از منظر قرآن، انسان به شمار می‌آید یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است، جنین از چه زمانی انسان می‌شود؛ از لحظه لقاح یا از لحظه دمیده شدن روح در آن یا ...؟

۲. با بررسی اهمیت جایگاه انسان در قرآن، از جمله جایگاه خلیفة اللہی، رو به سوی خدا داشتن و سیر تا لقاءالله، با تکوّن نطفه آدمی، در واقع موجودی تکوّن می‌یابد که بر فرض انسان نبودن، رو به سوی خلیفة اللہی و لقاءالله دارد و با چنین موجود با عظمتی نمی‌توان با شوخی برخورد کرد و حتی گمان نابود کردن آن را در سر پروراند؛

۳. در آیاتی از قرآن کریم فرزند از همان لحظه لقاح، هبه‌ای محض و بدون عوض از سوی خداوند متعال به والدین معرفی شده است. هبه و بخشش، بی‌شک یک مفهوم اخلاقی است و می‌توان با توجه به این دسته از آیات، استدلالی را بر نادرستی سقط جنین به لحاظ اخلاقی ساخته و پرداخته کرد.^۲

پیش از این، برخی به دو شیوه نخست، پژوهش‌هایی انجام داده‌اند.^۳ در این مقاله، تنها با توجه به آیاتی که درباره هبه بودن فرزند در قرآن آمده است، این مسئله بررسی و تحلیل می‌شود. با توجه به اینکه کانون بحث این استدلال آیاتی هستند که واژه «هبه» در آنها در مورد فرزند به کار رفته است، ابتدا معانی لغوی و اصطلاحی هبه ذکر می‌گردد. سپس آیاتی که در این زمینه آمده است، دسته‌بندی و تحلیل می‌شود و در نهایت، استدلالی بر اساس این آیات تقریر می‌شود به اشکالات احتمالی پاسخ داده خواهد شد.

آنچه در این مقاله مدنظر است، بررسی حکم اخلاقی سقط جنین در نگاه نخست و به عبارتی، حکم اولیه آن بدون عارض شدن عوارضی می‌باشد که ممکن است در تغییر حکم اولیه سقط جنین تأثیرگذار باشند؛

۱. ن . ک: Brody 1989.

۲. البته صور دیگری هم قابل تصویر است که چون هنوز بدان نپرداخته‌ایم، از ذکر آنها صرف‌نظر می‌شود.

۳. دو فصل از اثری با عنوان «سقط جنین از منظر اخلاقی» (که آماده انتشار است و ان‌شاء الله در آینده‌ای نه‌چندان دور نیز منتشر خواهد شد) به دو شیوه اول و دوم اختصاص یافته است که به صورت مقاله، یکی به زبان فارسی و دیگری به زبان انگلیسی نیز منتشر شده‌اند. (ن . ک: آل‌بویه، ۱۳۹۱، کل مقاله (Alebouyeh & Molari, 2016))

مانند موارد تعارض جان مادر با جان جنین، موارد تجاوز به عنف و ناقص بودن جنین. در مرحله دوم سعی می‌شود دامنه استدلال گسترده شده، موارد تعارض را هم دربر گیرد و از این‌رو اشکالاتی که ناظر به گستره این استدلال و موارد تعارض است نیز تحلیل می‌شود. اگر بر فرض، پاسخ‌ها به چنین اشکالاتی به هر دلیلی تلقی به قبول نشود، به اصل استدلال خدشه‌ای وارد نخواهد شد.

مفهوم‌شناسی واژه هبه

هبه در لغت به معنای بخشیدن، اعطای چیزی به کسی بدون عوض، انعام، بخشش، هدیه و صدقه است. (عمید، ۱۳۶۲: ۱۲ / ۱۰۸۲) همچنین تفاوتی میان هبه در موضوعات تکوینی و موضوعات خارجی موجود، اعم از امور مادی و معنوی، مانند علم، حکم، مقام، مال و ملک نیست. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۳ / ۲۱۰)

هبه در معنای اصطلاحی، به عقدی گفته می‌شود که اقتضای تملیک بدون عوض را دارد و منجز است و در آن نیازی به قصد قربت نیست و از آن به «نحله» و «عطیه» نیز تعبیر می‌شود. (حلی، ۱۴۰۸: ۴ / ۱۷۹؛ عاملی، ۱۴۱۷: ۲ / ۲۸۵) شهید ثانی با استناد به کلام بیشتر فقها، هبه را تملیک مجانی و منجز عین می‌داند که در آن، قصد قربت شرط نشده باشد؛ (عاملی، ۱۴۱۵: ۶ / ۷) ولی در صدقه، قصد قربت شرط است. هبه در دو معنای عام و خاص نیز به کار برده شده است که معنای عام آن، تملیک مجانی اموال است که وصیت، وقف و صدقه را دربر می‌گیرد. (حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۲۰ / ۲۷۰) معنای خاص آن و نیز تملیک طلق و منجز و مجانی است که قصد قربت در آن شرط نیست. در معنای خاص، وقف، صدقه، بیع، صلح و وصیت، از هبه بودن خارج می‌شوند. (همان: ۲۷۱) هم در معنای لغوی و هم در معنای اصطلاحی هبه، تحویل رایگان عین به دیگری مطرح است. از این‌رو معنای لغوی و اصطلاحی هبه، نزدیک به هم هستند. (نجفی، ۱۹۸۱: ۲۸ / ۱۹۱)

بسیاری از مفسران نیز در ذیل آیات مربوط به هبه فرزند، به تعریف هبه پرداخته‌اند و هبه را چیزی می‌دانند که واهب از روی لطف ببخشد، نه اینکه در عوض چیزی ببخشد یا اینکه بر طبق اعمال موهوب‌له پاداش دهد. (حقی بروسوی، بی‌تا: ۸ / ۲۶) شیخ طوسی نیز هبه را تملیک شیء بدون عوض معرفی می‌کند که نیکی محض است. (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۴۴۹) سبزواری نیز معتقد است: ماده «و ه ب» به معنای تملیک مجانی و بدون عوض است و هر چیز ممکن که از عدم پا به عرصه وجود گذارد، هبه‌ای از جانب خداوند است؛ چون معقول نیست شخصی که به ذات خودش از دیگران بی‌نیاز است و همه محتاج به او هستند (در مقابل هبه‌اش) عوض بگیرد. (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۵ / ۷۸) همچنین وهاب به شخصی گفته می‌شود که بدون شرط و اعتنا به عوض یا غرض نفسانی یا تحصیل مقام یا

رسیدن به مطلوب همواره بیخشد؛ چون کمالش نامتناهی و صفاتش غیر محدود است و فیضان رحمتش، آسمان‌ها و زمین را دربر گرفته است. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۳ / ۲۱۱)

آیت‌الله جوادی آملی نیز راز وهابیت خدا را در این می‌داند که هبه حقیقی از غیر خدا صادر نمی‌شود؛ چون فعل موجود امکانی، واسطه میان او و کمال لایق وی است که از این راه به کمال خود می‌رسد و هبه بدون عوض، تنها از خدا صادر می‌شود و گرچه در آیاتی مانند: «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا؛ هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم»، (انسان / ۹) هبه بدون عوض بیان شده است، محور کار اولیای خدا همان خداوند است: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ؛ ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم» (انسان / ۹) و هبه با تمام مراتبی که دارد، ظهور هبه الهی است و واهب حقیقی خدا است و هر واهبی، موهوب را نه از خود دارد و نه از غیر خدا. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳ / ۲۴۱ - ۲۴۰)

ب) آیات حاوی واژه «هبه» در مورد فرزند

خداوند در موارد متعددی، فرزنددار شدن انسان را هدیه‌ای از جانب خویش می‌شمارد و از آن با دو واژه تعبیر کرده است: هبه و بشارت.^۱

واژه «هبه» با ساختار فعلی «وَهَبَ، يَهَبُ، هَبَ» ۱۹ بار در قرآن کریم استعمال شده است که ۱۵ مورد آن به صورت مستقیم در مورد فرزنددار شدن انسان و چهار مورد دیگر در مورد ملک، ازدواج پیامبر ﷺ، حکم (حکمت) و درخواست رحمت به کار رفته است. آیاتی را که در آنها هبه در مورد فرزند به کار رفته است، می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱. آیاتی که در تقاضای فرزند، واژه هبه به کار رفته است؛ ۲. آیاتی که خود خداوند از اعطای فرزند به انسان، به هبه تعبیر کرده است؛ ۳. آیاتی که خدا به دلیل هبه فرزند، ستایش شده است؛ ۴. آیاتی که در مورد فرزند علاوه بر هبه، واژه رحمت نیز در آنها به کار برده شده است.

۱. کاربرد واژه هبه در تقاضای فرزند

برخی از پیامبران که فرزندار نمی‌شدند، از خداوند درخواست فرزند می‌کردند و در درخواست‌های خود از واژه هبه استفاده می‌کردند. این گروه از آیات به دو دسته تقسیم می‌شود؛ دسته اول آیاتی که متعلق هبه - که ذریه است - در آنها آمده است و در دسته‌ای دیگر گرچه متعلق هبه ذکر نشده است، به دلیل سیاق آیات و با توجه به دسته اول، متعلق آنها نیز ذریه است:

۱. به دلیل محدودیت حجم مقاله، از شرح آیات بشارت صرف‌نظر می‌شود.

یک. متعلق هبه بودن ذریه

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. (آل عمران / ۳۸)
در آنجا بود که زکریا (با دیدن کرامت و عظمت مریم) پروردگار خود را خواند، گفت:
پروردگارا! مرا از سوی خود، فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعایی.

حضرت زکریا از خدا فرزندی پاک و پاکیزه درخواست می‌کند و آن را با واژه هبه و بخشش مطرح می‌کند که نشان از اهمیت فرزند دارد؛ علاوه بر آن، تقاضای خود را مقید به «مِنْ لَدُنْكَ» (از نزد خودت) می‌کند. این تعبیر نشان‌دهنده آن است که فرزندان شدن انسان، تنها از جانب خدا بوده، تنها در صورت اراده او امکان‌پذیر است. برخی در تفسیر عبارت «مِنْ لَدُنْكَ» معتقدند همه نعمت‌ها از جانب خداوند است: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ؛ آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از سوی خداست»؛ (نحل / ۵۳) لکن تمامی آنچه نزد خدا است، نازل نمی‌شود و آنچه نازل شده، در صورتی که با سعی و رنج تحصیل شود، «رزق مکسوب» نامیده می‌شود و آنچه بدون رنج و زحمت به دست می‌آید، «رزق موهوب» نامیده می‌شود. «رزق عندی» و «رزق من لدنی» - به‌ویژه دومی - با هبه به دست می‌آید، نه با سعی و عمل. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۱۳: ۲۳۹ - ۲۳۸)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا. (فرقان / ۷۴)
و آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوش‌دلی و خوشحالی بخش، و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

از آیه ۶۳ این سوره که با عبارت «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ...» شروع می‌شود تا آیه ۷۶، مجموعه‌ای از دعاها و ویژگی‌های «عبادالرحمان» بیان می‌شود. آنها با استفاده از واژه «هبه» و «قره اعین» از خدا درخواست فرزند می‌کنند. راغب «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» را چیزی می‌داند که مایه خوشحالی و سرور شود. برخی نیز واژه «قره» را در آیه «هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» از «القُرَّة» به معنای سردی و خنکی می‌دانند. تعدادی از علما نیز معتقدند «قُرَّتْ عَيْنُهُ» یعنی دیدگانش خنک شد و از حرارت گذشته بهبود یافت. گروهی دیگر نیز معتقدند علت آن در بهبودی و خلاصی از حرارت درد چشم نیست؛ بلکه دلیلش این است که اشک سرور و شادی خنک است و اشک اندوه، داغ؛ از این‌رو شخصی که نفرین می‌کند، می‌گوید: خدا چشمش را داغ کند. برخی دیگر نیز ریشه آن را از «قرار» می‌دانند و آن را چنین ترجمه می‌کنند که خدا او را چیزی اعطا کرد که چشمش با آن آرامش و سکون یافت و به دیگری طمع نکرد. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۳ / ۱۵۷)

دو. ذریه و فرزند؛ متعلق هبه

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ. (مریم / ۶ - ۵)

پس مرا از سوی خود فرزندی عطا کن که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد.

برای تعیین مصداق هبه در این آیه باید متعلق «یرثنی» مشخص شود. برخی از مفسران، مراد از «وَلِيًّا» را درخواست فردی می‌دانند که وارث حضرت زکریا باشد و آیه ۳۸ آل عمران را نیز به همین معنا می‌دانند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۸ / ۳۸۲) این مفسر قرن سیزده، دو دیدگاه غیرمشهور دیگر را نیز نقل می‌کند که حضرت زکریا از خدا کسی را درخواست کرد که وارث او باشد؛ چه فرزند باشد و چه غیر فرزند. دیدگاه دیگر نیز این است که چون از فرزندان شدن از جانب همسرش مأیوس شد، از خدا تقاضای فرزند کرد؛ هر چند نه از خود او، که از سایر مردم باشد.

وی در پایان، هر دو دیدگاه را غیر قابل اعتماد و استناد می‌داند. (همان) برخی دیگر نیز دو دیدگاه طلب فرزند و طلب فردی که جانشین حضرت زکریا باشد - چه فرزند و چه غیر فرزند - را بیان کرده‌اند و علاوه بر اینکه دیدگاه طلب فرزند را به اکثریت نسبت داده‌اند، خود نیز با ادله متعدد به اثبات آن پرداخته‌اند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۱ / ۵۱۰)

علامه طباطبایی بعد از نقد بسیاری از دیدگاه‌های مطرح در ذیل این آیه، قصد اولی در «وَلِيًّا يَرِثُنِي» را طلب فرزند می‌داند که در آیات شریفه: «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً» و «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» (انبیاء / ۸۹) به همین معنا آمده است. کلمه «یرثنی» نیز قرینه‌ای است که مراد از ولی، ولایت در ارث است که بر فرزند منطبق می‌شود. در نتیجه مراد از «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» طلب فرزند می‌باشد و وراثت مالی، مقصود اول درخواست در آیه نیست؛ چون کلمه ولی معنایی عام و مصادیق مختلفی دارد که تنها به واسطه قرینه در یک معنای خاص تعیین پیدا می‌کند که «یرثنی» قرینه بر اراده فرزند است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۱۳)

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ. (صافات / ۱۰۰)

پروردگارا! مرا فرزندی که از صالحان باشد عطا کن.

ابراهیم در این آیه از خدا درخواست چیزی می‌کند که از صالحان باشد و این درخواست اجابت می‌شود که در ادامه با آیه «فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ؛ پس ما او را به پسری بردبار مژده دادیم»، (صافات / ۱۰۱) به این اجابت اشاره شده است و مراد از هبه، فرزند معرفی می‌شود. علاوه بر آن، اگر آیه ۱۰۱ صافات نیز ملاحظه نشود، همان آیه ۱۰۰ سوره صافات به‌تنهایی متعلق هبه را فرزند معرفی می‌کند؛ چون گرچه

متعلق آشکارا ذکر نشده، واژه «صالحین» جمع مذکر است و در زبان عربی تنها در مورد انسان به کار برده می‌شود که نشان‌دهنده این است که ابراهیم درخواست فرزند صالح داشته است.

۲. استفاده از واژه هبه برای اعطای فرزند به انسان

برخی از پیامبران که فرزندان نمی‌شدند، از خدا درخواست فرزند می‌کردند آن را با واژه هبه بیان می‌نمودند و خداوند نیز در بیان اجابت درخواست‌هایشان واژه هبه را به کار برده است:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ
وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ. (انعام / ۸۴)

و اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشیدیم، (و) هر یک را هدایت کردیم، و (نیز) نوح را پیش از این هدایت نمودیم، و از فرزندان او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم).

در خلال آیات ده‌گانه ۷۴ تا ۸۳ این سوره، به مواهب علمی و عملی که به ابراهیم داده شده، اشاره شده است و در این آیه به موهبت ویژه تولد فرزند اشاره می‌شود که این عنوان، سه نسل را دربر می‌گیرد: ۱. فرزندان؛ ۲. فرزندان فرزند (نوه)؛ ۳. ذریه. از این رو لفظ هبه هم در مورد اسحاق به کار رفته و هم در مورد فرزند فرزند (نوه)، یعنی یعقوب و هم به صورت کلی و عام در مورد ذریه، یعنی داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون استعمال شده است.

خداوند در آیه مشابه دیگری نیز از فرزند (اسحاق) و نوه (یعقوب) با واژه هبه یاد کرده، می‌فرماید:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ؛ اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم». (مریم / ۴۹)

این آیه نیز مشابه آیه پیشین است و به داستان ابراهیم اشاره دارد که چون از بت‌پرستان و آنچه غیر از خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد، خدا به وی اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را هبه کرد. برخی از مفسران منت نهادن خدا را بر ابراهیم در آیه یادشده، دلیل بر این می‌دانند که فرزند صالح، نعمتی است که خدا به بنده خویش می‌بخشد. (میبیدی، ۱۳۷۱: ۶ / ۵۳)

سومین آیه‌ای که به فرزندان شدن حضرت ابراهیم پرداخته، آیه شریفه «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً؛ و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطایی افزون به او بخشیدیم». (انبیاء / ۷۲) می‌باشد. خداوند در این آیه نه تنها مانند آیه ۸۴ سوره انعام، نوه (یعقوب) را هبه معرفی کرده، علاوه بر آن، واژه «نافله» را به کار برده است که به معنای عطیه و بخشش اضافی‌ای است که هیچ وجوبی در آن نیست و فرزند فرزند

نادرستی سقط جنین به لحاظ اخلاقی بر مبنای هدیه بودن جنین از سوی خدا □ ۳۵

(نوه) را نیز نافله می‌گویند. (جوهری، ۱۴۱۰: ۵ / ۱۸۳۳) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه، فرزند فرزند (نوه) را نافله معرفی می‌کند و عرب‌ها نیز همین گونه‌اند. (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۴ / ۵۱۰)

با وجود این، در اینکه عنوان نافله تنها بر یعقوب صدق می‌کند یا اینکه هم یعقوب و هم اسحاق را دربر می‌گیرد، میان مفسران اختلاف است که دیدگاه اول مقبول اکثر آنان است. ایشان علت آن را این می‌دانند که خدا در گذشته اسحاق را در اجابت تقاضای ابراهیم: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» به وی داده بود؛ در نتیجه یعقوب مصداق نافله است. برخی دیگر مانند قتاده، علت آن را چنین می‌دانند که یعقوب بدون هیچ‌گونه درخواست و دعایی از جانب ابراهیم به وی داده شد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۸۹)

وَوَهَبْنَا لِداوودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ. (ص / ۳۰)

و سلیمان را به داوود بخشیدیم، چه نیکو بنده‌ای بود به‌راستی او بسیار رجوع‌کننده (به خدا) بود.

داوود به نحو کامل دارای خلافت ظاهری الهی بود که خداوند در تعدادی از آیات به آنها اشاره کرده است؛ مانند: کتاب زبور، (اسراء / ۵۵) حکم در حرث، (انبیاء / ۷۸) حُکْم و علم، (انبیاء / ۷۹) علم (نمل / ۱۵) مسخر بودن کوه‌ها و پرندگان، (ص / ۱۸) سخن گفتن با پرندگان و دریافت همه‌چیز از جانب خدا، (نمل / ۱۶) فضل و مسخر بودن کوه‌ها، پرندگان و آهن، (سبأ / ۱۰) مسخر بودن جن‌ها، (سبأ / ۱۳) ذوالیاد بودن، (ص / ۱۷) ملک و حکمت و علم (بقره / ۲۵۱) و خلیفه خدا بودن در زمین (ص / ۲۶). در تمام آیاتی که در آنها به اعطای نعمتی به داوود اشاره شده، یا از الفاظی چون «آتینا» استفاده شده یا از اسلوب‌های دیگر؛ درحالی‌که تنها در مورد اعطای سلیمان به داوود است که واژه هبه به کار رفته است و این نشان می‌دهد اعطای سلیمان نه تنها با تمام آنها تفاوت داشته، بر تمام آنها نیز برتری دارد.

از جمله آیات دیگری که فرزندار شدن را هبه و هدیه‌ای از جانب خدا می‌داند، مربوط به زکریا است که فرزندار نشد، خدا را ندا داد و گفت: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ؛ پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث‌برندگان» (انبیاء / ۸۹) و خداوند نیز دعای پیامبرش را اجابت نمود و یحیی را به وی هبه کرد: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، وَوَهَبْنَا لَهُ، يَحْيَى؛ پس ندای او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم». (انبیاء / ۹۰)

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا. (مریم / ۱۹)

گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار تو هستم، برای آنکه پسری پاک و پاکیزه به تو ببخشم.

در این آیه، شیوه تولد عیسی بیان شده است که فرشته الهی برای اعطای فرزند، واژه هبه را به کار می‌برد. این اشکال که سخن یادشده، کلام خدا نیست و کلام فرشته است، منافاتی با استدلال ما ندارد؛ چون اولاً، به علت کمال فرشتگان و عدم اختیارشان، تفاوتی بین کلام آنها و خدا نیست: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می‌دهند؛ (تحریم / ۶) ثانیاً، با فرض تفاوت در گفتار، در جایی که کلام، دستور خداوند است که باید از طریق فرشته ابلاغ شود، قطعاً تفاوتی در کلام فرشته و دستور خداوند نخواهد بود و فرشته همان‌گونه که خدا دستور داده، ابلاغ می‌کند؛ ثالثاً، با توجه به اینکه در تمام آیاتی که در مورد اعطای فرزند، واژه هبه به کار رفته است، اگر به کار بردن این واژه از جانب فرشته صحیح نبود، در قرآن یا ذکر نمی‌شد یا به نحو دیگری یا با قرینه به کار می‌رفت.

۳. ستایش خدای به علت هبه فرزند

در یک آیه از قرآن، در آن هبه در هیچ‌کدام از درخواست فرزند از سوی پیامبران و نیز در استجابات درخواست فرزند از جانب خدا به کار نرفته است؛ بلکه خدا به علت خالق انسان بودن و هبه کردن فرزند، ستایش شده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» همه ستایش‌ها ویژه خدایی است که اسماعیل و اسحاق را در سن پیری به من بخشید؛ یقیناً پروردگار شنونده دعا است». (ابراهیم / ۳۹)

شکرگذاری نعمت‌های الهی از مهم‌ترین ویژگی‌های بندگان راستین خدا به شمار می‌رود و یکی از مهم‌ترین نعمت‌ها، فرزندان شدن انسان است. از این رو حضرت ابراهیم در این آیه در میان دعوای خود، خدا را شکر گفت؛ زیرا بعد از سال‌ها که از عمر وی گذشت و فرزندان نشد، خدا به وی اسماعیل و اسحاق را هبه کرد. از دیدگاه بسیاری از مفسران، این آیه شریفه جمله معترضه‌ای در میان دعوای پنج‌گانه ابراهیم است که خدا هنگام قطع شدن تمامی اسباب عادی، به وی دو فرزند صالح عطا کرد و این نشان‌دهنده بزرگی و عظمت این نعمت است که باعث شد در میان ادعیه خویش، این نعمت را یادآوری نموده، بر آن خدای را شکر کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲ / ۷۷) ابراهیم در ابتدای اعطای فرزند خدا را شکر گفت و شاید برای وی مشخص هم نبوده که آنها نیز قرار است جزء انبیای الهی باشند. معمولاً شکر نعمت در اولین زمان مشاهده نعمت انجام می‌شود و تأخیر در شکرگزاری از انسان عاقل و حکیم قبیح است؛ از این رو سپاس و ستایش خدا از سوی ابراهیم در زمانی انجام شد که خبری از پیامبری اسماعیل و اسحاق نبوده و این ستایش و شکرگزاری تنها برای اعطای فرزند بوده است.

۴. تعبیر از اعطای فرزند، چه دختر و چه پسر، به هبه

خدا در آیه: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا لَهُ وَهَّابٌ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا نَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ؛ مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره خدا است. هر چه را بخواهد، می‌آفریند، به هر کس بخواهد، دختر عطا می‌کند و به هر کس بخواهد، پسر می‌بخشد»، (شوری / ۵۰ - ۴۹) نیز از خلقت فرزندان دختر و پسر با واژه هبه یاد کرده است و تفاوتی بین فرزند پسر و دختر نمی‌نهد. به کار بردن کلمه اناث در مقابل کلمه ذکور، نشان‌دهنده این است که به هر کس بخواهد، تنها دختر می‌دهد و به هر کس بخواهد، تنها پسر می‌دهد. پیامبر نیز فرزند را هبه دانسته، می‌فرماید:

فرزندان شما هبه خداوند است که به هر کس بخواهد، فرزند دختر و به هر کس بخواهد، فرزند پسر می‌بخشد. (سیوطی، ۱۹۹۳: ۷ / ۳۶۲؛ قزوینی، ۱۴۳۰: ۳ / ۲۷۰؛ نیسابوری، ۱۴۱۱: ۲ / ۳۱۲)

عبارت «وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا» نشان‌دهنده این است که عقیم بودن هر کدام از مرد و زن نیز تنها از جانب خدا است. برخی از مفسران در تفسیر «إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» معتقدند این قسمت آیه، نشان‌دهنده این است که قدرت و مالکیت مختص خدا است و مشیت او در تمامی مخلوقات جاری است و تنها او خالق انسان بوده، به هر کس بخواهد، پسر و به هر کس نیز بخواهد، دختر می‌دهد و در واقع بخشیدن، و بخشیدن تنها در اختیار اوست. (طنطاوی، بی‌تا: ۱۳ / ۴۹)

این مهم‌ترین آیه قرآن است که می‌توان به آن بر نادرستی سقط جنین بر مبنای هدیه بودن آن از سوی خدا استدلال کرد؛ چون ممکن است به دیگر آیات استدلال شده اشکال وارد شود که خداوند به انبیا فرزندان صالحی اعطا کرد که قرار بود در آینده از انبیا شوند؛ از این رو تعبیر هبه در مورد آنها به کار رفته است؛ ولی در این آیه، اشکال پیش‌گفته مطرح نیست؛ چون خدا از اعطای هر فرزندی با عنوان هبه تعبیر کرده است و فرزند به نبی و غیر نبی بودن یا صالح یا طالح بودن مقید نشده است. از این رو مطلق فرزند، هبه‌ای از جانب خدا است و سرنوشت وی دخالتی در تعبیر از تولد وی با واژه هبه ندارد. این فهم از آیه، همسو با روایت پیش‌گفته پیامبر اسلام است که اطلاق واژه هبه را بر فرزند، مقید به سرنوشت فرزند نکردند. علاوه بر آن، تعبیر سیاق از «يَخْلُقُ» به «يَهَبُ» نشان‌دهنده این است که هبه بودن فرزند نزد پروردگار موضوعیت دارد؛ وگرنه می‌توانست با همان عبارت «يَخْلُقُ» به خلقت فرزند نیز اشاره کند.

۵. کاربرد هبه در مصادیق غیر فرزند

در چهار آیه، متعلق هبه فرزند نیست و ربطی با بحث ما ندارند که عبارتند از: حکم (حکمت)، (شعراء / ۸۳) رحمت، (آل عمران / ۸) مُلک، (ص / ۳۵) و ازدواج پیامبر گرامی اسلام ﷺ. (احزاب / ۵۰)^۱

ج) استدلال بر نادرستی سقط جنین بر اساس هبه بودن فرزند

همان‌گونه که گذشت، خدا در آیات متعددی در قرآن کریم، فرزنددار شدن انسان را هبه‌ای از جانب خویش به بندگان معرفی کرده است و در برخی از آیات نیز واژه‌های «نَافِلَةً»، (انبیاء / ۷۲) «رَحْمَتًا»، (مریم / ۵۰) «بشارت» (هود / ۷۱؛ صافات / ۱۰۱ و ۱۱۲) و «فَرْدًا عَيْنٍ» (فرقان / ۷۴) همراه با هبه در مورد فرزند به کار رفته است؛ درحالی‌که در مواردی مانند «ملک» (ص / ۳۵) و «صدقات»، (توبه / ۵۸) از الفاظ متعددی چون «آتَيْنَا» (نساء / ۵۴) و «عطاء» (اسراء / ۲۰) استفاده شده است. علت این تفاوت در به‌کارگیری الفاظ در مورد اعطای فرزند و موارد دیگر در تفاوت ارزش متعلق این افعال نهفته است؛ چون انسان دارای کرامت و ارزش ذاتی است^۲ بر - خلاف ملک، حکومت و ... - و این کرامت ذاتی به این دلیل نیست که انسان، تنها دارای ساحت جسم است؛ چون تمامی موجودات دیگر زمینی نیز دارای جسم هستند؛ بلکه روح ابدی انسان که با مرگ و نابودی جسم به حیات خود در جهانی دیگر ادامه می‌دهد، علت آن کرامت ذاتی است. خداوند این موجود دارای روح را کرامت بخشیده و در آیات بسیاری از اعطای چنین موجودی به انبیا، بلکه مطلق انسان‌ها با واژه هبه یاد کرده است و انبیای الهی نیز هنگام درخواست فرزند از خدا از واژه هبه و بخشیدن استفاده کرده‌اند.^۳

صرف نظر از اینکه چرا خداوند در مورد اعطای فرزند از واژه هبه استفاده کرده است، در موارد اعطای نعمت‌های دیگر از این واژه بهره نبرده است. حال آیا نمی‌توان از ظواهر این آیات که هبه در مورد اعطای فرزند به کار رفته است، اهمیت و ارزش متعلق آن را نتیجه گرفت؟ آیا موجودی را که وقتی انسان‌های صالحی مانند انبیا آن را از خدا می‌خواهند، با واژه هبه و بخشش طلب می‌کنند و نیز زمانی که خداوند

۱. علامه طباطبایی حکم در آیه ۸۳ شعراء را همان حکمی می‌داند که موسی از خدا تقاضا کرد. معنای آن نیز اصابه نظر و رأی مصاب در معارف کلی اعتقادی و عملی و نیز تطبیق عمل بر آن معارف کلی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵ / ۲۸۵) متعلق هبه در آیه ۸ آل عمران نیز از امور غیر مادی و معنوی است که موجب نزول رحمت بر قلب‌های مؤمنان می‌شود. آیه ۳۵ سوره ص درباره هبه کردن ملک و حکومت است که سلیمان از خدا درخواست حکومتی می‌کند که دارای معجزات ویژه‌ای باشد و از تمامی حکومت‌های گذشته و آینده متفاوت باشد. از آنجا که اعطای این نوع حکومت، بهای بسیار سنگینی می‌طلبد که پرداخت آن در توانایی هیچ فردی نبود، سلیمان آن حکومت را با واژه «هَبْ» طلب کرد. هبه در آیه ۵۰ احزاب در مورد ازدواج پیامبر به کار رفته است.

۲. انسان به حکم آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم»، (اسراء / ۷۰) دارای کرامت ذاتی است.

۳. ر. ک: آل بویه، ۱۳۹۱: کل مقاله.

می‌خواهد اعطای فرزند را به انسان‌ها گوشزد کند، از واژه هبه و بخشش استفاده می‌کند، می‌توان نابود کرد؟ آیا به هبه و هدیه‌ای که خالق تمام هستی به آدمی اعطا کرده است، می‌توان برخورد نامناسبی کرد تا چه رسد به نابود کردن آن؟ آیا اگر کسی به شما احترام گذاشت و هدیه‌ای تقدیم کرد و شما به جای تشکر و قدردانی، آن را زیر پای خود له و نابود کنید، کاری غیر اخلاقی انجام نداده‌اید، حتی در صورتی که از آن هدیه خوششان نیاید و آن را نپسندید؟ آیا اگر کسی که نزد شما از اهمیت و ارزش والایی دارد و شما تمام و کمال به او عشق می‌ورزید، هدیه‌ای هر چند ناچیز، به شما تقدیم کند، شما با تمام وجود از آن محافظت نمی‌کنید، تنها به این دلیل که کسی به شما هدیه داده که برای شما اهمیت و ارزش والایی دارد؟ حال آیا می‌توان هیچ بخشنده‌ای را با خدای خالق هستی که عظمت، قدرت، علم، حیات و زیبایی او با هیچ موجودی قابل قیاس نیست، مقایسه کرد؟

حال تصور کنید خدایی که وجودش ازلی و ابدی است، دانای آشکار و نهان است، (حشر / ۲۲) توانا و حکیم است، او که فرمانروایی پاک، منزله از هر عیب و نقص، ایمنی‌بخش مسلط، شکست‌ناپذیر، جبران‌کننده، آفریننده، نوساز، صورت‌گر، (حشر / ۲۴ - ۲۳) شاهد بر اعمال بندگان، (حج / ۱۷؛ فصلت / ۵۳) فرمانروای قهار، (غافر / ۱۶) لطیف و نامحسوس (حج / ۶۳) و دارای همه نام‌ها و اوصاف نیکو است، (اعراف / ۱۸۰؛ طه / ۸ و ۱۱۰؛ حشر / ۲۴) خدایی که آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آنهاست، تسبیح‌گو، (حدید / ۱؛ حشر / ۱؛ صف / ۱) مطیع (رعد / ۱۵) و جیره‌خوار (هود / ۶) او هستند، هدیه‌ای به ما انسان‌های ضعیف، (نساء / ۲۸) فقیر، (محمد / ۳۸؛ فاطر / ۱۵) جزع و فزع‌کننده، (معارج / ۲۰) ناامید و مأیوس، (هود / ۹) ناسپاس، (شوری / ۴۸) ستمگر و بسیار نادان، (احزاب / ۷۲) عجول و شتاب‌گر، (اسراء / ۱۱) و بخیل (معارج / ۱۹) اعطا کند، با هدیه او چه باید کرد، به‌خصوص اگر هدیه او موجودی ارزشمند و خلیفه او روی زمین باشد که از روح خود در او دمیده و با دو دست خود او را خلق کرده است؟

سخن کوتاه اینکه، در نگاه وحی، انسان آن‌چنان ارزشمند است که در اعطای آن، واژه هبه به کار رفته است. هبه بودن جنین از همان لحظه لقاح است و مراحل رشد جنین تفاوتی در اطلاق هبه بر آن نمی‌کند. در نتیجه از همان لحظات اولیه‌ای که لقاح صورت می‌گیرد و تخمک بارور می‌شود، بر آن واژه هبه صدق می‌کند و نابود کردن آن به‌خصوص با توجه به اینکه بخششی از سوی خداوند است، ناسپاسی به درگاه خدا و امری و غیراخلاقی است.

د) چالش‌های استدلال بر نادرستی سقط جنین با استناد به آیات هبه

استدلالی که گذشت، ممکن است با اشکالاتی مواجه باشد که برخی از آنها را توضیح داده، به بررسی و پاسخ به آنها می‌پردازیم.

۱. اختصاص آیات هبه به پیامبران

چالشی که با مطالعه اجمالی آیات هبه به ذهن انسان متبادر می‌شود، این است که اولاً، پیامبران الهی به دلیل تقوا، عصمت و تلاش ویژه در هدایت افراد جامعه، با عموم مردم تفاوت دارد، و آنها جایگاه ویژه‌ای نزد خداوند دارند. از این رو چه بسا آیاتی که فرزند را هبه می‌دانند، اختصاص به پیامبران داشته باشند و شامل انسان‌های عادی نشوند؛ ثانیاً، آیات یاد شده بیشتر در مورد پیامبرانی به کار رفته‌اند که در سنین بالا فرزنددار نمی‌شدند و این امر در زمانی که عادتاً محال بوده، اتفاق می‌افتاده است؛ از این رو پیامبران از خدا با واژه هبه که در جریان‌های غیرعادی به کار می‌رود، درخواست فرزند می‌کردند.

در پاسخ به چنین اشکالی می‌توان گفت در میان آیاتی که در آنها واژه هبه به کار رفته است، دو آیه وجود دارد که نه تنها اختصاص به پیامبران ندارند، هیچ اشاره‌ای به پیامبران نیز در آنها نشده و درباره عموم مردم است. خدا در آیه شریفه «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ؛ مَالِكِيَّتَ و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره خدا است. هر چه را بخواهد می‌آفریند، به هر کس بخواهد، دختر عطا می‌کند و به هر کس بخواهد، پسر می‌بخشد»، (شوری / ۴۹) به یکی از صفات آشکار خویش اشاره می‌کند که هبه فرزندان دختر و پسر است و اینکه پسر دار یا دختر دار شدن در تحت مشیت و اراده خدا بوده، در اختیار بندگان نیست.

خدا در سوره فرقان و در طی چندین آیه، ویژگی‌های متعددی را برای عبادالرحمان ذکر می‌کند که از جمله آنها آیه: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ؛ و آنان هستند که هنگام دعا با خدای خود می‌گویند: پروردگارا! ما را از جفتمان، فرزندان، مرحمت فرما که مایه چشم‌روشنی ما باشد» (فرقان / ۷۴) است. این آیه به پیامبران اختصاص ندارد و در مورد بندگان صالح خدا است که از او درخواست فرزند دارند و در این باره نه تنها واژه هبه، که واژه «قره اعین» که به معنای چشم‌روشنی می‌باشد نیز به کار رفته است.

در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت درخواست فرزند، تنها در سنین بالا و به علت عدم توانایی فرزندان شدن نبوده است؛ بلکه واژه هبه در مواردی هم که پیامبری به طور طبیعی می‌توانسته‌اند صاحب فرزند شود، به کار رفته است. از جمله آنها می‌توان به آیه ۳۰ سوره ص اشاره کرد: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ؛ و سلیمان را به داود بخشیدیم». علاوه بر این، همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، واژه هبه در سوره شوری، نه در درخواست فرزند به کار رفته و نه در استجاب تقاضای فرزندان شدن پیامبران؛ بلکه بر وهابیت و بخشش خدا اطلاق شده است که «به هر کس بخواهد، دختر عطا می‌کند و به هر کس بخواهد، پسر می‌بخشد». (شوری / ۴۹) همچنین در سوره فرقان آمده که بندگان صالح، خدا را این‌گونه

عبادت می‌کند که «پروردگارا! ما را از جفتمان، فرزندانِ مرحمت فرما که مایه چشم‌روشنی ما باشد» (فرقان: ۷۴) و نیک می‌دانیم که دعاکنندگان در این آیه، افرادی عقیم نبوده‌اند.

۲. ناقص بودن هبه

یکی از اشکالات ممکن به این استدلال، آن است که بر فرض درستی آن، در مورد جنین‌هایی صادق است که سالم و بدون عیب و نقص باشند؛ چون در صورتی که جنین ناقص باشد، هبه در مورد آن صدق نمی‌کند و کسی که حکیمانه رفتار می‌کند و دارای علم و قدرت است، هیچ‌گاه چیز معیوب و ناقصی را هدیه نمی‌دهد. این مطلب در عالم انسانی روشن است، تا چه رسد به عالم الوهی؛ چون خداوند علاوه بر حکمت، دارای علم و قدرت مطلق نیز هست.

در نقد این اشکال می‌توان گفت اولاً، همان‌گونه که در آغاز مقاله گذشت، موضوع اصلی بحث، حکم اخلاقی سقط جنین در نگاه نخست است؛ بدون عَرُوض عناوین ثانوی و به عبارتی، موارد تعارض. اکنون چنین مواردی را می‌توان از عناوین ثانوی و از موارد تعارض دانست.

ثانیاً، گرچه تمامی کارها به دست خداوند است، او کارها را از طریق اسباب و مسببات ساری و جاری می‌سازد و در نتیجه اگر در جنین نقص و عیبی مشاهده می‌شود، به دلیل بی‌احتیاطی و مراعات نکردن برخی از مسائل بهداشتی و ... از سوی ما انسان‌ها است: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ؛ هر مصیبتی به شما رسد، به سبب اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند.» (شوری / ۳۰) پس در جانب اعطای الهی، نقص و عیبی در کار نیست و اگر عیب و نقصی هست، از جانب ماست؛ اما اگر بر فرض، عیب و نقص را از جانب خدا دانسته، به او اسناد دهیم، باز هیچ خللی در اطلاق هبه و حکم اخلاقی آن پیش نمی‌آید؛ چون اولاً، براساس حکمت الهی، کار او بی‌دلیل نیست؛ ثانیاً، اگر شخصیت بزرگ و با عظمتی به دلایلی، چیز ناقص و معیوبی هم هدیه دهد، انسان غرق در بزرگی و عظمت بخشنده می‌شود که او را لایق دانسته و هدیه‌ای هر چند ناچیز و ناقص به او هدیه داده است و اصلاً به ارزش یا ناقص بودن یا نبودن آن توجهی نمی‌کند؛ ثالثاً، نقصان یا عدم نقصان چیزی، هیچ نقشی در اطلاق هبه و هدیه بر آن چیز ندارد. در نتیجه بر اساس اطلاق هبه در آیات در باب اعطای فرزند و مقید نشدن آن به هیچ قیدی می‌توان استنباط کرد که در صورت ناقص بودن جنین نیز کشتن آن غیر اخلاقی است. همان‌گونه که گذشت، اگر به هر دلیلی چنین پاسخی پذیرفته نشود، خللی در اصل استدلال وارد نمی‌شود.

۳. جنین‌های نامشروع

اشکال دیگر این است که این استدلال بر فرض درستی، مواردی مانند جنین‌های حاصل از روابط

نامشروع، خواسته یا ناخواسته (در موارد تجاوز به عنف) را شامل نمی‌شود؛ چون در چنین مواردی، زن با ادامه بارداری متحمل آسیب‌های روحی و روانی بسیاری قرار گرفته، دچار آسیب‌های اقتصادی نیز می‌شود و سرنوشت او به مخاطره می‌افتد و در نتیجه نمی‌توان چنین جنین‌هایی را هبه و بخششی از سوی خدا دانست.

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً، آنچه در این استدلال مدنظر است، حکم اولیه سقط جنین از منظر اخلاقی، صرف‌نظر از مواردی است که ویژگی‌های خاصی موجب جواز سقط جنین به لحاظ اخلاقی شوند. به عبارت دیگر، موارد تعارضات اخلاقی در این مقاله مدنظر نیست و در چنین مواردی اگر دلیل متقنی بر جواز سقط کردن وجود داشته باشد، از موارد تعارضات اخلاقی خواهد بود که می‌تواند اطلاق آیه را مقید سازد؛ ولی در اصل استدلال خللی ایجاد نمی‌کند؛ همان‌گونه که در مواردی که جان مادر از سوی جنین در معرض خطر قرار می‌گیرد، خواهد آمد.

ثانیاً، همان‌گونه که گذشت، در چنین مواردی هیچ اشکالی متوجه واهب و بخشنده نیست؛ بلکه اشکال متوجه کسی است که زمینه پذیرش هدیه را به‌خوبی فراهم نکرده است. به عبارت دیگر، گرچه فرزند را در واقع خداوند به آدمی هدیه می‌کند، براساس نظام سبب و مسببی‌ای که خداوند در این عالم ساری و جاری ساخته است، زمینه اعطای چنین هدیه‌ای در اختیار خود انسان قرار داده شده است. در نتیجه اگر انسان زمینه آن را به‌خوبی فراهم نکند، اشکال متوجه خود اوست، نه خداوند.

در زندگی روزمره خود نیز بسیار زیاد با چنین مواردی مواجه می‌شویم؛ از جمله هدایایی که به برندگان در جشنواره‌ها داده می‌شود، به نوع کار خودشان بستگی دارد و بر اساس کاری که انجام داده‌اند، هدیه‌ای به آنان داده می‌شود. بنابراین در چنین‌های حاصل از روابط نامشروع اختیاری، زن باخواست و اراده خود، زمینه چنین هدیه‌ای را فراهم کرده است و در نتیجه نابودکردن آن به لحاظ اخلاقی درست نیست. در بارداری ناخواسته و ناشی از تجاوز به عنف نیز گرچه خود زن هیچ نقشی در فراهم کردن زمینه اعطای چنین هدیه‌ای نداشته است، در هر صورت عاملی انسانی در فراهم کردن چنین زمینه‌ای نقش داشته است و بر اساس نظام سبب و مسببی، به‌ناچار اعطا صورت می‌پذیرد؛ شبیه مواردی که اگر شوهر الکلی باشد - برخلاف زن - ممکن است بچه ناقص به دنیا آید؛ درحالی که مادر، زمینه چنین اعطایی را فراهم نکرده است. در هر صورت زن نمی‌تواند با هدیه الهی، برخورد نامناسب اخلاقی داشته باشد.

۴. در معرض خطر بودن جان مادر

اشکال قابل طرح دیگر، مواردی است که جان مادر از سوی جنین تهدید می‌شود. آیا در چنین مواردی می‌توان جنینی را که جان مادر را در معرض خطر قرار داده است و تهدیدی برای مادر به شمار آورد،

هدیه و هبه‌ای از سوی خداوند دانست؟ در پاسخ می‌توان گفت در هدیه بودن جنین، شک و شبهه‌ای نیست؛ ولی چنین مواردی با توجه به اینکه دنیا، سرای تعارضات و تزااحمات امور با یکدیگر است، از موارد تعارض و به تعبیر دقیق‌تر، تزااحم دو حکم اخلاقی است. از یک‌سو، اگر تنها به جنین نگریسته شود، هدیه‌ای از جانب خدا است و سقط کردن آن به لحاظ اخلاقی درست نیست. از سوی دیگر، در صورتی که جان مادر از سوی جنین در معرض خطر قرار گیرد، مادر حق دارد برای نجات جان خود کاری انجام دهد و از نظر اخلاقی نیز چنین کاری نادرست نیست. حال در چنین موردی، مادر به لحاظ اخلاقی باید جان جنین را به قیمت از دست دادن جان خود حفظ کند یا جان خود را به قیمت نابودی جنین حفظ کند؟ این مسئله گرچه فی‌نفسه مسئله‌ای مهم است، خارج از موضوع این مقاله است و باید به صورت مستقل به آن پرداخته شود. در هر حال، چنین مواردی به اصل استدلالی که در این مقاله مطرح شد، خللی ایجاد نمی‌کند.

نتیجه

در این مقاله، سقط جنین از منظر الهیات اخلاقی قرآن محور کاوش قرار گرفت. در تمام آیات، درخواست و اعطای فرزند با واژه هبه بیان شده است؛ درحالی‌که در اعطا و درخواست نعمت‌های دیگر، جز در تعداد معدودی، واژه هبه ذکر نشده است. از این‌رو فرزند در الهیات اخلاقی قرآن جایگاه ویژه‌ای دارد و از مواهب خداوند به شمار می‌آید. گرچه بیشتر آیاتی که فرزند را هبه‌ای محض و بدون عوض از جانب خدا معرفی کرده‌اند، درباره فرزندان انبیا می‌باشد، آیاتی نیز وجود دارد که به صورت مطلق، فرزند را هبه الهی معرفی کرده است؛ در نتیجه مطلق جنین از همان لحظه لقاح، هبه‌ای محض و بدون عوض از سوی خداوند به والدین به شمار می‌آید و آینده جنین نمی‌تواند صدق عنوان هبه را بر آن محدود کند. از این‌رو سقط کردن جنین که از همان لحظه لقاح، هبه‌ای خاص و تکوینی از جانب خدا است، بزرگ‌ترین ناسپاسی به درگاه خداوند وهاب شمرده می‌شود و از منظر اخلاقی نادرست است.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آل‌بویه، علیرضا، ۱۳۹۱، «سقط جنین از منظر الهیات اخلاقی»، پژوهش‌های اخلاقی، ش ۹ و ۱۰.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۴۲۲ ق، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبد الرزاق المهدی، بیروت، دار الکتب العربی، الطبعة الاولى.

۴. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲ ق، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، تحقیق: عبدالسلام عبد الشافی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.
۵. ابن محمد رحیم، ابراهیم بن محمد قاسم، ۱۴۰۹ ق، «احکام الاجهاض فی الفقه الاسلامی»، *مجله الحکمة*.
۶. ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چ اول.
۷. آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبد الباری عطیة، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.
۸. بهشتی، سید محمدحسین، ۱۳۸۸، *احکام سقط جنین و نازا کردن (تعقیم) در شریعت اسلام*، تهران، سمت و پژوهشکده ابن سینا، چ دوم.
۹. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
۱۰. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ ق، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، تحقیق: ابو محمد بن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *تسنیم*، تحقیق و تنظیم عبدالکریم عابدینی، قم، مرکز نشر اسراء، چ اول.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۱۰ ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، محقق و مصحح: احمد عبدالغفور عطار، لبنان، بیروت: دار العلم للملایین، الطبعة الاولى.
۱۳. الحسینی الروحانی، السید محمد صادق، ۱۴۱۲ ق، *فقه الصادق*، قم، مدرسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۴. حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دار الفکر، الطبعة الاولى.
۱۵. حلی، محقق نجم‌الدین جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ ق، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام*، محقق و مصحح: عبدالحسین محمدعلی بقال، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چ دوم.
۱۶. خطیب، عبدالکریم، بی تا، *التفسیر القرآنی للقرآن*، بیروت، دار الفکر العربی، الطبعة الاولى.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۸۳، *المفردات فی غریب القرآن*، ترجمه و تحقیق همراه با تفسیر لغوی و ادبی قرآن از غلامرضا خسروی حسینی، تهران، المکتبة المرتضویة لاحیاء آثار الجعفریة.
۱۸. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی، الطبعة الثالثة.
۱۹. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، ۱۴۰۶ ق، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى.
۲۰. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، ۱۴۱۹ ق، *ارشاد الازهان الی تفسیر القرآن*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى.

- نادرستی سقط جنین به لحاظ اخلاقی بر مبنای هدیه بودن جنین از سوی خدا □ ۴۵
۲۱. سمرقندی، نصر بن محمد، بی تا، بحر العلوم، تحقیق: ابوسعید عمر بن غلامحسن عمروی، بیروت، دار الفکر.
۲۲. السیوطی، جلال‌الدین، ۱۹۹۳ م، الدر المنثور، بیروت، دار الفکر.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۴. طبرسی فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدجواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصرخسرو، چ سوم.
۲۵. طنطاوی، سید محمد، بی تا، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره، دار نهضة مصر للطباعة والنشر، الطبعة الاولى.
۲۶. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
۲۷. العاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، ۱۴۱۷ ق، الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۸. العاملی، زین‌الدین بن علی (الشهید الثاني)، ۱۴۱۵ ق، مسالک الافهام إلی تنقیح شرائع الاسلام، تحقیق و نشر مؤسسة المعارف الاسلامیة، ایران، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، الطبعة الاولى.
۲۹. العاملی، محمد بن حسن حرّ، ۱۴۰۹ ق، وسائل الشیعة، قم، مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام، چ اول.
۳۰. عبدالفتاح، محمود ادريس، ۱۴۱۹ ق، الاجهاض من منظور الاسلامی؛ بحث مقارن، بی جا، بی نا، الطبعة الاولى.
۳۱. عمید، حسن، ۱۳۶۲، فرهنگ عمید، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپخانه سپهر تهران.
۳۲. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
۳۳. قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۷، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، چ سوم.
۳۴. القزوینی (ابن ماجه)، أبو عبد الله محمد بن یزید، ۱۴۳۰ ق، سنن ابن ماجه، المحقق: شعیب الأرنؤوط - عادل مرشد - محمد کامل قره بللی - عبد اللطیف حرز الله، بیروت، دار الرسالة العالمیة، الطبعة الأولى.
۳۵. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ اول.
۳۶. کرمی حویزی، محمد، ۱۴۰۲ ق، التفسیر لکتاب الله المنیر، قم، چاپخانه علمیه، چ اول.
۳۷. المحسنی، محمد آصف، بی تا، الفقه و المسائل الطبیة، قم، یاران.
۳۸. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.

۳۹. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، ۱۴۰۹ ق، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة اهل بیت (علیهم‌السلام)، چ دوم.
۴۰. موسوی بجنوردی، سید محمد، ۱۳۸۴، «بررسی فقهی و حقوقی سقط جنین با رویکردی بر نظریات حضرت امام خمینی»، متین، ش ۲۹ - ۲۸، ص ۵۶ - ۴۱.
۴۱. میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، *کشف الأسرار و عده الأبرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ پنجم.
۴۲. نجفی، محمدحسن، ۱۹۸۱ م، *جواهر الکلام*، لبنان، بیروت، الطبعة السابعة.
۴۳. النیسابوری، أبو عبدالله الحاکم، ۱۴۱۱ ق، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى.
44. Alebouyeh, Alireza, Molavi, Ahmad, 2016, "Abortion and Man", Place in the Universe," *Theology & Religion*, No. 1.
45. Brody, Baruch, A, 1989, "*The Morality of Abortion*", in Tom L. Beauchamp and Leory Walters (Eds.), *Contemporary Issues in Bioethics*, Schwarz, Stephen (1996), "Personhood Begins at conception," in: Francis J. Beckwith (Ed.), *Do the Right Thing*, Jones and Bartlett Publishers.
46. Marquis, Don, 1989, "Why Abortion is Immoral", *The Journal of Philosophy*, Vol. 86, No. 4, P. 183-202
47. Schwarz, Stephen, 1990, *The Moral Question of Abortion*, Loyola University Press.
48. Singer, Peter, 1993, *Practical Ethics (2nd ed.)*. Cambridge University Press.
49. Warren, Mary Anne, 1996, "On the Moral and legal Status of abortion," in: Francis J. Beckwith (Ed.), *Do the Right Thing*, Jones and Bartlett Publishers.
50. Tooley, Michael, 2006, "Personhood," in: Kuhse, Helga and Peter singer (Eds.) *A Companion to Bioethics*. Blackwell Publishers.